

نیایش سرخ

مؤلف: شورای شعر و ادب ستاد اقامه‌ی نماز

ناشر: ستاد اقامه نماز

نوبت چاپ: اول

تاریخ چاپ: تابستان ۱۳۷۸ ش

چاپ: مهر - قم

شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه

مقدمه

هوالمعبود

در حریم راز

در حریم عشق نتوان زد دم از گفت و شنید
زانکه آنجا جمله اعضا چشم باید بود و گوش

در جهان آفرینش هیچ لذت و موهبتی برتر و دلپذیرتر از آن نیست که عاشقی مشتاق به قرب و جوار معشوق بار
یابد و از وصل و لقای او برخوردار گردد.

بسا دلدادگان که از محنت فراق کارشان به شیدایی و جنون کشیده و گاه از شدت اندوه جان در سر کار عاشقی
کرده‌اند، حال آنکه معشوق و محبوب آنان موجودی خاکی و در معرض فنا و زوال بوده است. همان عزیز دل‌بند اگر
جان از کالبدش بیرون رود عاشق از جسد او وحشت دارد و دیگر میل و رغبت دیدار پایان می‌پذیرد، چنانکه مولانا
در این معنی گوید:

آنچه بر صورت تو عاشق گشته‌ای

چون برون شد جان چرایش هشته‌ای

صورتش برجاست این سیری ز چیست

عاشقا وابین که معشوق تو کیست

سپس گوید:

عشق آن زنده‌گزین کو باقی است

وز شراب جانفرایت ساقی است

عشق آن بگزین که جمله‌ی انبیا

یافتند از عشق او کار و کیا

عشق بر مرده نباشد پایدار

عشق را بر حی و بر قیوم دار

آری انبیا و اولیا و ارباب معرفت دل به عشق دلداری سپرده‌اند که حسن بی‌مثال او زوال نمی‌پذیرد و زنده جاوید و حقیقت حیات است.

[صفحه ۶]

همان محبوب و منظوری که عاشقان حقیقت بین در راه وصل و لقای او از سر جان و جهان برخاسته و دل بدو سپرده‌اند، همان عشقی که مولای متقیان و پیشوای عارفان علی علیه‌السلام در دعای کمیل به محبوب ازلی خطاب می‌کند. یا الهی و سیدی مولای و ربی صبرت علی حر نارک فکیف اصبر علی فراقک، ای معبود و سرور و مولا و پروردگار من، گیرم من بر عذاب تو شکیبایی ورزیدم، پس چگونه بر جدایی و فراق تو صبر کنم، همان عشقی که پیشوای دلدادگان حسن ازل سالار شهیدان حسین علیه‌السلام در دعای عرفه عرضه داشت، «خسرت صفقه عبد لم تجعل له من حبک نصیبا»، معبود من، زیانمند باد تجارت بنده‌ای که تو برای وی بهره‌ای از محبت خود قرار نداده‌ای، همان عشقی که زیور عابدان و سید ساجدان درباره‌ی آن گفت: «الهی من ذالذی ذاق حلاوة محبتک فرام منک بدلا، و من ذالذی انس بقربک فابتغی عنک حولا»، معبود من، کیست که شیرینی محبت ترا چشیده باشد و دیگری را بر تو اختیار کند، و کیست که به مقام قرب تو انس گرفته باشد و لحظه‌ای از تو روی گرداند.

پس در عالم کدام شوربخت بینوایی است که نخواهد به قرب چنین محبوبی بار یابد و از موهبت راز و نیاز با او سر باز زند و خواستار تقرب به پیشگاه وی نباشد.

در حالی که آن غنی بی‌نیاز و معبود یگانه بی‌انبار که از عبادت جن و انس مستغنی است بی‌هیچ رادع و مانعی و بی‌هیچ حاجب و دربارنی عاشق را به حریم وصال رهنمون آمده و نماز را که نردبان عروج به ملکوت اعلی و پرواز

مرغ روح به معراج قرب است به آسانی و سادگی در دسترس انسان قرار داده و با این نردبان می‌توان تا عرش قرب راه یافت و به حریم وصال آرام گرفت.

آری نماز معراج مؤمن و صیقل آینه روح از زنگار هوی و هوس است با این بال می‌توان از تنگنای دنیای محدود به فراسوی عرصه‌ی جهان مادی

[صفحه ۷]

پرواز کرد و در این چشمه‌سار زلال رحمت می‌توان جمیع پلشتی‌ها را از دامن روان خود پاک ساخت، در این خلوت انس و حریم راز می‌توان با معشوق و محبوب بی‌انباز، نجوا و گفتگو کرد و در این دریای بیکرانه رحمت و لطف می‌توان قطره صفت فانی شد و چون غرقه گشتی با دریا یکی خواهی شد. که در این معنی است که آمده العبودیة جوهره‌ی کنها الربوبه، بندگی و عبودیت جوهری است که ربوبیت در کنه آن جای دارد.

نماز است که پیامبر مکرم درباره‌ی آن فرمود، «قرء عینی فی الصلوة» روشنی چشم من در نماز است و فرمود، «موضع الصلوة من الدین کموضع الرأس من الجسد» مقام و جایگاه نماز نسبت بدین مانند جایگاه سر است نسبت به بدن، و فرمود: اول ما یحاسب به الصلوة، نخستین چیزی که به حساب آن می‌رسند نماز است و فرمود: «لیس بین العبد والشرک الا ترک الصلوة فاذا ترکها فقد اشرک»، میان بنده و شرک جز ترک نماز فاصله‌ای نیست، هرگاه بنده نماز را ترک گوید شرک ورزیده است.

آری نماز کلید جمیع خیرات و مفتاح تمام حسنات و بازدارنده انسان از فحشاء و منکر است و نجوا و ذکر با محبوب و معبود یکتا و یگانه، همو که جلال و جمالش را زوال و نقصان نیست، عارفی گوید: اگر رضوان، کلید هشت بهشت را در آستین من نهاد و گوید هر هشت بهشت بگیر و نماز بامداد را از اول وقت به آخر وقت به جای آر، من آن هشت بهشت را نخواهم و نماز اول وقت را رها نکنم درود بر آن مقربان که رضای دوست را بر هر آنچه در دو جهان است ترجیح می‌دهند و از دوست جز دوست چیزی طلب نمی‌کنند

اگر چه مشک اذفر خوش نسیم است

دم جانبخش چون بویت ندارد

مقام خوب و دلجوی است جنت

ولیکن رونق کویت ندارد

باری در این سنوات اخیر مسئولان و متصدیان ستاد اقامه نماز با صدق و اخلاص و عزمی راسخ و قدمی استوار، گام‌های مؤثری در جهت اشاعه

[صفحه ۸]

فرهنگ نماز و تبیین جایگاه و منزلت آن برداشته و از مقولات مختلف هنری در معرفی این فریضه‌ی الهی سود جستند، از جمله گردآوری آثار منظوم در این زمینه و طبع و نشر آن سروده‌ها که درین باب خدمات شایسته‌ای به انجام رسانیده‌اند که از جمله آن آثار دو مجموعه یکی به نام معراج مؤمن و دیگری نور مؤمن است که عناوین آن متخذ از احادیث نبوی است، و همایش‌هایی نیز ترتیب داده و به سرایندگان بهترین آثار جوائزی اهدا شده است. اینک مجموعه‌ای دیگر فراوی شماس با نام و عنوان نیایش سرخ که بیان‌کننده عظمت و منزلت نماز است، خاصه اینکه این مجموعه حول محور شورانگیزترین جلوه‌ی نماز یعنی اقامه‌ی آن توسط سالار شهیدان و انصار و اصحاب آن حضرت سروده شده که حسین علیه‌السلام در سهمگین‌ترین موضع و هولناک‌ترین عرصه به اقامه نماز پرداخت و نقشی جاودان بر صحیفه‌ی دوران رقم زد ازین رو سروده‌های این مجموعه پیرامون آن نیایش سرخ سروده شده و پرتوی از انوار آن خورشید تابناک در این آینه منعکس گشته است، امید است که ذکر نماز آن سرور درسی باشد برای مؤمنان راستین و صاحبان اخلاص و یقین، و از آن مهربان بخشنده خاضعانه خواستاریم که ما را به مشرب صدق و اخلاص رهنمون گردد تا این فریضه را چنانکه مورد قبول خداوند است به جای آریم، در پایان مزید توفیق مسئولان محترم ستاد اقامه نماز را از پیشگاه خداوند متعال خواستاریم سعیشان مشکور و پاداش آنان با پروردگار بخشنده باد. بمنه و کرمه

محمود شاهرخی

سالروز شهادت فاطمه سلام الله علیها

سوم جمادی‌الاولی ۱۴۲۰

[صفحه ۹]

محراب عشق

استاد محمود شاهرخی «جذبه»

آزاده‌ای که کعبه دلهاست کوی او
دارند چشم، اهل دو عالم به سوی او

صاحب‌دلان کنند به شکرانه جان نثار
در مقدم صبا به نسیمی ز کوی او

ای جان فدای همت آن عاشقی که بود
در راه دوست کشته شدن آرزوی او

دل‌داده‌ای که بود به محراب وصل دوست
از جویبار خون همه غسل و، وضوی او

کردند جان نثار چو عقد نماز بست
ز آزادگان عشق دو تن پیش روی او

[صفحه ۱۰]

لب تشنه جان سپرد به جانان کسی که بود
سر چشمه حیات نمی از سبوی او

در خون تپید آنکه دو عالم حقیر بود

در من یزید عشق به یک تار موی او

در ساحل فرات چون لب تشنه شد شهید

سیراب گشت مزرع دین ز آبروی او

فری دوباره یافت حقیقت ز فیض وی

آبی دوباره جست شریعت ز جوی او

هستی به جنبش آمد و عالم ز جای شد

هل من مغیث شد چو بلند از گلوی او

خونین شفق به دامن این نیلگون سپهر

آینه‌ای ست کرده در آن جلوه روی او

این کیست خیره مانده درو چشم عالمین

شمع حقیقت است و چراغ هدی حسین «ع»

بزم شهود

استاد محمود شاهرخی

اقامه‌ی نماز آن مظهر اسماء و صفات، و مشاهده‌ی تجلی ذات در خلوت جمع الجمع، و فراغ از کل ماسوی در پرتو
شهود جمال جانان

بشنو از آن پیر، پیر راه عشق

مفتی روشندل آگاه عشق

گفت بهر عاشق پر سوز و ساز

در ره عشق است دو رکعت نماز

روی خود باید به خون شوید نخست

چون وضویش نیست جز با خون درست

چون ز خون خویشتن سازد وضو

می‌رود در بزم جانان سرخ رو

[صفحه ۱۲]

آری آری این نماز عاشق است

این چنین راز و نیاز عاشق است

ظهر عاشورا در آن غوغای عام
آن قیامت قامت آمد در قیام

راست چون شمعی فروزان ایستاد
آتش دل در زبان خود نهاد

گشت با دلدار در راز و نیاز
حالتی خوش داشت در آن سوز و ساز

در مقام لی مع الله داشت جا
فارغ از خود بود و کل ماسوی

سینه‌ی او مشتعل چون شمع بود
در مقام خاص جمع‌الجمع بود

آن چنان در بحر وحدت بود غرق
که نبود او را عنایت سوی فرق

ناگهان از سوی آن قوم شریر
بر سر او همچو باران ریخت تیر

بود آن سان غرقه‌ی بحر شهود
که فراغت داشت از بود و نبود

مانده‌ی اصحاب او گشتند جمع
همچو پروانه به گرداگرد شمع

جملگی کردند بهر حفظ شاه
سینه‌های خویش را آماجگاه

تیر چون از سوی دشمن می‌رسید
هر کسش با شوق بر جان می‌خرید

چند تن در پیش آن شاه وجود
سرخ‌رو رفتند در بزم شهود

لیک آن مرآت الله الصمد
بد مقیم خلوت جمع‌الاحد

بود محو آن گونه در خورشید ذات
که نبود او را به ذرات التفات

بود با جانانه در گفت و شنود
دم بدم از نای وحدت می‌سرود

«حيث اقرب انت من جبل الوريد

لم اقل يا، يا نداء للبعيد

بل اغالطهم انادى فى القفار
كى لاكتم من معى ممن اغار»

[صفحه ۱۴]

نماز و نیاز

استاد مشفق کاشانی

هر شب خیال روی تو در خواب دیده‌ام
یعنی، صفای آینه، در آب دیده‌ام

من گنگ خواب دیده و هرگز ندیده‌ام
الا خیال دوست که در خواب دیده‌ام

رنگین کمان عشق و جنون را در آسمان
گلریز بر صحیفه‌ی اصحاب دیده‌ام

[صفحه ۱۵]

با لحظه‌های سبز دعا، آفتاب را
در خلوت شبانه‌ی مهتاب دیده‌ام

فوج کبوتران نماز و نیاز را
بر عرش پر کشیده ز محراب دیده‌ام

خون هزار سرو که از دست داده‌ایم
جاری به پای لاله‌ی سیراب دیده‌ام

«دست سخن گرفتم و بر آسمان شدم» [۸]

با معجزی که در غزل ناب دیده‌ام

[صفحه ۱۶]

[۸] مصراع از صائب است.

راه حق

استاد یاور همدانی

حسین آئینه ذات الهی

جهان را جلوه بخش جان - کماهی

بود صدق و صفای راه حق را

نماز ظهر عاشورا - گواهی

نیایش

نیایش را که با صوت جلی خواند

صفای سینه صافی دلی خواند

چه شوری ظهر عاشورا به پا کرد

نمازی که حسین بن علی (ع) خواند

[صفحه ۱۷]

ستایش

ملایک دیده هنگام ستایش

حسین آمد چو نوری در نمایش

همه دانند - سالار شهیدان
فدایی نماز است و نیایش

راز و نیاز

تو «یاور» را چو یار دلنوازی
فروغ خلوت راز و نیازی

بیا دست ز پای افتادگان گیر
که سالار شهیدان نمازی

مصباح هدا

استاد یاور همدانی

قبله حاجات الا ای کعبه کوی ولا
غرق خون ای خاک آتشناک دشت کربلا

گلشن مینو، بهشت آرزو، باغ امید
تربت پاک حسین بن علی مرتضا (ع)

جلوه بخش جان زهرا (س) - قره العین علی (ع)
نور کشتی نجات - انوار مصباح هدا

پیشوای پاکبازان، مقتدای انس و جان
رهروان راه حق را - رهنما و رهگشا

ای فروغ روشنی بخش دل و جان روی تو
دیده را ای برتر از افلاک عزت، توتیا

شد فرات از خون هفتاد و دو گوهر لعل فام
دجله آتشگون شد از داغ فراق لاله‌ها

قرن‌ها شد با غمت ره‌توشه دارد هر غریب
از غبارت، ای به درمان دردمندان را دوا

جاودان نقش نیایش ماند ای جان در جهان
به نماز ظهر عاشورا چو کردی جان فدا

تا همه حاجات محتاجان روا داری مراست
ای مجیب‌الدعوه دایم در برت دست دعا

دستگیری کن مگر پایم نلغزد در صراط
رحمت آور ای امام‌الرحمه در روز جزا

«یاور» از دامان وصلت کی کشد ای دوست، دست
تا به پایت سر سپارد - کی شناسد سر ز پا

انى احب الصلاة

استاد عباس براتی پور

آن کشته راه دین

غرقه خون روی زمین

سر می دهد این ندا

انى احب الصلاة (۲)

آن ماه بی قرینه

آب آور سکینه

سر می دهد این ندا

انى احب الصلاة (۲)

آن سید شهیدان

کشته تیغ عدوان

سر می دهد این ندا

انى احب الصلاة (۲)

نوحه ظهر عاشورا

استاد عباس براتی پور

قتلگه غرق خون - شد ز خون حسین
جلوه گر از رخ - لاله گون حسین

این ندا می رود تا به عرش علا
اشهد انک / قد اقامت الصلاة (۲)

کودکان تشنه لب - غرق شور و نوا
نالهی العطش - آید از خیمه ها

این ندا می رود تا به عرش علا
اشهد انک / قد اقامت الصلاة (۲)

[صفحه ۲۲]

مرد میدان دین را ز دشمن چه پاک
هدیه ی راه دین خون مردان پاک

این ندا می رود تا به عرش علا
اشهد انک / قد اقامت الصلاة (۲)

ای شده کشته در راه احیاء دین
سرفراز نی و تن به روی زمین

این ندا می‌رود تا به عرش علا
اشهد انک / قد اقامت الصلاة (۲)

[صفحه ۲۳]

نماز ظهر عاشورا (۱)

استاد حسان (حبیب‌الله چایچیان)

رضای حق، مرا چون بوده مقصود
گذشتم از همه در راه معبود

ز قتل اکبر و عباس و قاسم
مرا هر لحظه داغی دیگر افزود

همی گرید رباب و نیست اصغر
بود گهواره خالی، خیمه پر دود

به پیش چشم زینب در وداعم
دگر شام اسارت بود مشهود

[صفحه ۲۴]

به دنبال دوان آمد رقیه
مگر بار دگر بیند مرا زود

همه یاران من رفتند یکسر
رسیدند آن وفاداران به مقصود

ولی من مانده‌ام تنهای تنها
ز هر سو راه‌ها گردیده مسدود

به گود قتلگه افتادم از پا
به غارت چون که دشمن دست بگشود

سرم بر نی، به دست نیزه‌داران
تنم زیر سم اسبان بفرسود

صراط وصل را، در این مراحل
دلم با شوق و بی‌حد، گرچه بیمود

ولی والاترین معراج عشقم
نماز ظهر عاشورای من بود

«حسانا» کربلا گلزار زهراست
خوشا آن عاشقی کآنجا بیاسود

پنجره‌ای به بهار

رضا خیری «شکیب»

ای دل‌انگیزتر از لذت پرواز، نماز

عشق‌ورزی مرا فرصت ابراز، نماز

در زلال تو که سرچشمه‌ی رود شوقی

می شوم با نفس آینه همراز، نماز

با تو یک پنجره دارم به تماشای بهار

بی تو با سردترین حنجره دمساز، نماز

دلت از دختر خورشید خبر دارد و عشق

لبت از ماندن و پوییدن و آغاز نماز

[صفحه ۲۶]

من کویری‌تر از آنم که به خود سبز شوم

روزی کن به دل سوخته‌ام باز، نماز

با طمأنینه‌ی الفاظ تو آرام شوم

ای غزل‌سازترین مرغ خوش‌آواز، نماز

در حوالی تو صد چشمه‌ی پاک است و زلال
و من و این همه داغ جگرانداز، نماز

غنچه‌ی لاله‌ام و داغ شکفتن دارم
حرفها دارم از آن نرگس غماز، نماز

ای خوش آن اوج نشینان که به بال و پر سرخ
تا عروج تو رسیدند به پرواز، نماز

در کدامین غزل سبز به من هدیه شدی
که پر از شوق شکفتن شده‌ام باز، نماز

نماز سرخ (۱)

رضا خیری «شکیب»

ناگهان ولوله در گنبد افلاک افتاد
رد هفتاد و دو خورشید چو بر خاک افتاد

باده نوش سحر از بیعت شب می کوچید
روی لب زمزمه ی فزت و رب می کوچید

آسمان همنفس بال کبوتر می شد
خون حق لاله ی بستان پیمبر می شد

حق حق چاه به آوای خروش آمده بود
داغ گل در رگ خورشید به جوش آمده بود

از عروج فلق سرخ مدارید عجب
نتوان دید که خورشید کند سجده به شب

[صفحه ۲۸]

حرف هفتاد و دو سرو است که عاشق بودند
رهرو سرخ ترین فصل شقایق بودند

تشنه‌کامان بلا باده پرستان الست
همه از جام بلا چند قدح خورده و مست

قدح عاطفه از باده‌ی لا نوشیده
جامه‌ی سرخ از آیین ولا پوشیده

زان می مست که رای همه مستانه کند
همه را دل شده و عاشق و دیوانه کند

دل یاران خدا سخت به هم یکدله بود
زانکه عباس علمدار در این قافله بود

بیشان سرور و سالار حسین است حسین
قبله‌ی جمله‌ی احرار حسین است حسین

او که آرام و طمأنینه‌ی پیغمبر بود
او که خورشید منیر افق حیدر بود

او که از دامن گل شاخه‌ی حرمان چیده
غنچه‌وار از عطش داغ جگر خندیده

آن گروه سحراندیش و سعادت پیشه
همه خون در جگر آورده و سبز اندیشه

روی کم کم به حوالی فرات آوردند
مردگان را خبر از آب حیات آوردند

روبرو امت شب برگذر نافله بود
از یزید و عمر سعد دو صد قافله بود

خون خیال گذر از صفحه‌ی عاشورا داشت
دهر می سوخت اگر، یکسره زان غم، جا داشت

دوش مشک از کف سردار فرو افتاده
قد عباس علمدار فرو افتاده

راه بستند بر آن قافله خون آشامان
جاهلان، شب‌زدگان، ظلم‌پرستان، خامان

وقت آن است که یاران همه بدرود کنند
از دل خون و خطر روی به معبود کنند

وقت آن است که قاسم به عمو یار شود
جان نهد بر کف و بر نیزه خریدار شود

عابس و عون و حبيب ابن مظاهر، اكبر
هستی خویش سپردند به امواج خطر

همه از تیره‌ی پاکان و دلیران بودند
همه در مرتبه‌ی عشق امیران بودند

[صفحه ۳۰]

گرچه هر یک به یکی قافله‌ی شمشیر زدند
عاقبت سینه‌شان را به گل تیر زدند

همه رفتند، عزیزان و به جا ماند حسین
نور حق بود و چو خورشید به شب راند حسین

دشت پر خون و مریدانش به خون غلتیده
همه در جرگه‌ی خورشیدی خون رقصیده

ظهر هنگامه جنگ است و شرر می‌بارد
هر طرف تیر جگر سوز و خطر می‌بارد

وقت آن است که جان را به هدف بگذارد
سجده بر حق کند و تیغ ز کف بگذارد

دید هنگام نماز است و صلاهی ظهر است
خون خورشید اگر ریخت نمای ظهر است

سجده بر حق زد و مسجود به معبودش شد
همدم سرخ‌ترین لحظه‌ی موعودش شد

با دو صد داغ به آهنگ خدا قامت بست
وصلت یار طلب کرد و در فرقت بست

او که در بندگیش لایق هر تحسین بود
صفحه‌ی صاف‌ترین فصل نمازش این بود

[صفحه ۳۱]

چه نمازی که به خون جگر آغشته شده
تار و پودش به هم آغوشی حق رشته شده

چه نمازی که غنا می‌دهد از آب حیات
خبرت می‌دهد از پرتو حق جلوه‌ی ذات

ای خوش آن قوم که آیین نماز از تو گرفت
از خدا دم زدن و راز و نیاز از تو گرفت

یاسمن از عطش سرخ تو بو آورده است
از گلوی تو گل سرخ سبو آورده است

پاکبازی چو تو در عرصه این عالم نیست
تا تو هستی و مرام تو ز عالم غم نیست

تو حسینی و من از جام تو می می خواهم
نور عینی و به جز کام تو کی می خواهم

تا ابد در افق عاطفه فریاد تویی
سرو آزاد تویی لاله و شمشاد تویی

چون به احیای نماز است قیام تو حسین
من فدای عطش سرخ کلام تو حسین

تا ابد عبد و مریدم به نماز تو حسین
تشنه‌ام بر افق ظلم گداز تو حسین

فیض نماز

محمد علی صاعد - اصفهان

چون مؤذن سحر دهد آواز

سر دهد نغمه از برای نماز

گر کشی پای همت از بستر

بگذری گر ز چار بالش ناز

رو کنی جانب حقیقت محض

چشم پوشی ز هر چه هست مجاز

اشک رنگین کنی ز خون جگر

ناله را پر دهی ز سوز و گداز

روزی از نماز خانه‌ی دل

بر کنی سوی آسمان‌ها باز

با طمأنینه گام برداری

سفر عشق را کنی آغاز

چون حضور دلت شود کامل
لطف غیبی شود تو را انباز

در فضای عوالم ملکوت
مرغ تسبیح را دهی پرواز

ره بری بر سرادق لاهوت
شوی آنجا مشار و محرم راز

رسدت از مقام قرب به گوش
رسد از شش جهت تو را آواز

کی بریده دل از علایقها
به حقیقت رسانده خود ز مجاز

آمدی خوش بیا بیا که بود
درگه فیض حق به رویت باز

ارجعی ارجعی الی ربک
این تو و این در بهشت فراز

فادخلی فی عبادی ای زائر
این تو و این خدای بنده نواز

مقصد از خلق تو عبادت تست
زین عبادت شوی به حق دمساز

«صاعد» آسان مگیر فیض حضور
همه را وانه و به او پرداز

نماز سرخ (۲)

هما قدرتی - سمنان

ای شهید جاویدان، شعر ماندگاری تو
روح آفتابی تو، رمز افتخاری تو

از تبار دریاها، از دیار توفانی
راز چشمه نوری، عطر لاله‌زاری تو

لاله‌ی به خون پرپر از سلاله‌ی کوثر
از شراب روحانی، مستی و خماری تو

زخم بال رنگینت، عطر آشنا دارد
ای کبوتر عاشق، مژده بهاری تو

آسمان آبی را، روح سبز پروازی
تک ستاره‌ای روشن در شبان تاری تو

[صفحه ۳۵]

ای نماز سرخ تو ترجمانی از باور
باغ باور ما را، نغمه‌ی هزاری تو

آسمان ایمان را، اختر درخشانی
شمع جمع یارانی، بوی عشق داری تو

باغ سرخ گلها را، آب زندگی دادی
مثل لاله رنگینی، مثل چشمه ساری تو

سمت نور کوچیدی، ای پرنده عاشق
مرد جبهه و سنگر، مرد سربداری تو

با تو عشق معنا شد، فصل عاشقی ها شد
ای شقایق پرپر، فجر انتظاری تو

جاودانه می مانی، در کتاب آزادی
کز حدیث عاشورا، طرفه یادگاری تو

نماز عاشورا

زهره صفائی - سمنان

چه غریبانه از عطش می سوخت

تن تیدار کربلا آن روز

آتش آفتاب می تابید

بر سر خاک آشنا آن روز

نیزه از هر کرانه می بارید

یاسها پریر جفا بودند

لاله‌های شکفته در دل خون

در مناجات با خدا بودند

[صفحه ۳۷]

اشک از چشم آسمان می ریخت

سینه از درد شعله‌ور می شد

لحظه لحظه ز فتنه‌ی دشمن

بارش نیزه بیشتر می شد

ترک سجاده و نماز نکرد
گرچه از جان بریده بود حسین (ع)

سر به درگاه دوست می آورد
عشق را برگزیده بود حسین (ع)

زیر باران نیزه‌ی دشمن
در رکوع و سجود بود امام (ع)

در مناجات ظهر عاشورا
شعر پرواز می‌سرود امام (ع)

محو لاهوت

صالح محمدی امین - قم

تا خلوت پیش رویت، سرشار عطر صلاه است

هر ذره از پیکر تو، آیینه‌ی نور ذات است

سجاده‌ات محو لاهوت، تسبیح تو در ترنم

آب وضویت ز دجله‌ست، روحت شکوه فرات است

تا در قیام و قعودی، سبزی شبیه بهشتی

انفاس تو بوی خضر است، اشک تو آب حیات است

برگوی اذان و اقامه، می‌خواهم از او بگویم

این دل مناجات دارد، پیرست پیر هرات است

[صفحه ۳۹]

دستی به تکبیر بردار، الله‌اکبر از این عشق

عشق تو جوشن کبیر است، لبریز اسم و صفات است

تا در رکوع و سجودی، قدیسی از جنس نوری

قلب اهورائی تو، چون ماه در کائنات است

شعر مرا زیر و رو کن، با حمد و با قل هو الله
شعری که از او بگویند، نور است شاخ نبات است

از کربلای مقدس، می آید آوای مردی
آوای نورانی او «انی احب الصلوة» است

نماز آخر

صالح محمدی امین - قم

تقدیم به مولای شهیدان حسین (ع) و نماز عاشورایش

بلال شو، اذان بگو که مهر من تراب اوست!

نماز صبح و شام من ز نور آفتاب اوست

چه «شهد» و چه «اسهدت» به روح تشنه رحمت است

ببند قامت و ببین نماز چون سحاب اوست

سلام بر حسین و بر جماعت میان خون

تشهد و سلام ما ز شور انقلاب اوست

ز خاک کربلا رسد شمیم شفع و وتر او

فرات و دجله تشنه‌ی دو دیده‌ی پر آب اوست

بایست رو به قبله‌ای امام و مقتدا، کنون

زمان سجده و رکوع و ذکرهای ناب اوست

بخوان شهادتین را که آخرین نماز توست

تو تشنه‌ی شهادتی شهید در رکاب اوست

آخرین نماز

محمود تازی «یاسر»

در هر نفسش سوز و گداز است حسین

سرچشمه‌ی هر راز و نیاز است حسین

می‌خواند نماز آخرین را در خون

یعنی که فدایی نماز است حسین

فریضه‌ی نماز

در کرب و بلا روح حجاز آمده بود

با جلوه‌ای از راز و نیاز آمده بود

در ظهر عطش وضو ز خون ساخت حسین

هنگام فریضه‌ی نماز آمده بود

[صفحه ۴۲]

پایه دین

آیینی روشن یقین است نماز

پاینده‌ترین پایه‌ی دین است نماز

در ظهر عطش نماز خود خواند حسین

یعنی ز جهاد برتر این است: نماز

[صفحه ۴۳]

شب زنده‌داران کوی دوست

محمود تازی «یاسر»

امشب تمام
یاران عاشق
گرم نمازند
تا صبح صادق
سوزند و گویند
با چشم گریان
مولا حسین جان

اینان ز نسل
فتح قریب‌اند
شب زنده‌دار
کوی حبیب‌اند
هستند مأنوس
با روح قرآن
مولا حسین جان

اینان که امشب
محو خدایند
پروانه‌های
شمع ولایند
گریند و گویند

با قلب سوزان
مولا حسین جان

[صفحه ۴۴]

عباس گردد
دور حرم را
بگرفته در کف
امشب علم را
فردا شود او
لب تشنه قربان
مولا حسین جان

بر قلب زینب
جز غم نتابد
از داغ فردا
امشب ن خوابد
دارد ز محنت
قلبی پریشان
مولا حسین جان

یک مادر اشکش
چون گل شکفته

زیرا که طفلش
بی شیر خفته
فردا شود غم
گهواره جنبان
مولا حسین جان

[صفحه ۴۵]

سجده‌ی خون

محمود تاری «یاسر»

ز دست غم‌ها

سبو گرفتم

ز چشمه‌ی خون

وضو گرفتم

ادا نمودم

نماز خود را

خدا خدایا

به ظهر روز

قیام عاشور

فتاده بودم

به سجده نور

به ذکر تو یافت

دلم تسلا

خدا خدایا

[صفحه ۴۶]

به کربلا بود

سرود من خون

رکوع من خون

سجود من خون

عبادتم شد

به موج خون‌ها

خدا خدایا

محبت حق

به دل نشاندم

به قتلگه من

نماز خواندم

اگرچه بودم

غریب و تنها

خدا خدایا

نماز در خون

محمود تازی «یاسر»

دیده خون بارد
چون عاشقی دارد
سوز و گداز عشق
در میان خون
با چهره‌ی گلگون
خواند نماز عشق
باروی گلگون حسین
افتاده در خون حسین
آه واویلا

یوسف زهرا
مانده کنون تنها
در بین دشمن‌ها
شد بگوش جان
هم شیون طفلان
هم ناله‌ی زن‌ها
باروی گلگون حسین
افتاده در خون حسین
آه واویلا

آسمان از غم

شد تیره و درهم
آه از دل زینب
دارد این خواهر
دست عزا بر سر
واویلتا بر لب
باروی گلگون حسین
افتاده در خون حسین
آه و واویلا

[صفحه ۴۸]

شمر دون از کین
در مقتل خونی
بالین شه آمد
شد زمین لرزان
زینب دوان دوان
در قتلگه آمد
باروی گلگون حسین
افتاده در خون حسین
آه و واویلا

از گل زینب
ای کوفیان یارب

کردند مهمانی
شد جدا از تن
با خنجر دشمن
آن رأس نورانی
باروی گلگون حسین
افتاده در خون حسین
آه و واویلا

نماز ظهر عاشورا (۲)

علی غفرالهی (ماهر اصفهانی)

یا حسین ای جلوگاه کبریا سیمای تو

مظهر آیات حق روی جهان آرای تو

در جدال حق و باطل در زمین کربلا

خون حق پیوسته می جوشید در اعضای تو

در حقیقت دشمنت را دیده حق بین نبود

ورنه مرآت خدائی بود سر تا پای تو

از قیامت تا قیامت نخل دین شد بارور

عالمی باشد گواه نهضت گویای تو

[صفحه ۵۰]

در بر عزم تو کس یارای رهبندی نداشت

بود چون غوغای حق در سینه سینای تو

تا تو هل من ناصر و هل من معین گفתי هنوز

می رسد بر گوش هر آزادهای آوای تو

جاودان از خون خود کردی تو احیای نماز
ای همه عالم فدای همت والای تو

یک جهان عشق و فداکاری و مهر و عاطفت
جلوه‌گر شد در نماز ظهر عاشورای تو

تا تو در راه جوانمردی نهادی پا حسین
کی تواند کس گذارد پای جای پای تو

در جزا از «ماهر» محزون شفاعت کن حسین
چون خدا بخشد محبان را به یک ایمای تو

نماز (۱)

علی غفرالهی (ماهر اصفهانی)

آری اگر بجای ز صدق و صفا نماز

گردد یقین قبول در کبریا نماز

دورت کند ز منکر و فحشا بدون ریب

توأم شود اگر که به صدق و صفا نماز

از پای تا به سر همه نور خدا شوی

سازد ترا زد قید علائق رها نماز

اهل نماز را نبود غم ز مشکلات

زیرا که هست بهر تو مشکل گشا نماز

جانم فدای سرور آزادگان حسین

کز جان و سرگذشت که سازد به پا نماز

[صفحه ۵۲]

بنیانگذار نهضت خونین کربلا

آن خسروی که خواند برای خدا نماز

یکسر گذشت از همه هستی که جاودان
ماند میان امت جدش بجا نماز

«ماهر» ز آفتاب قیامت غمین مباش
چون سایه افکند به سرت در جزا نماز

صبح صادق

سید حسن عباسی «تنها» - دلجان

تو ای وضوی همیشه، نماز طولانی
به صبح صادق شب‌های قدر می‌مانی

شبیهِ واژه‌ی دریاست نام زیبایی
لطیف و آبی و بی‌انتها و طوفانی

بدون یاد تو خار است زندگی در چشم
و با تو عشق پر از فرصت فراوانی

تمام مردم این شهر خوب می‌دانند
تو یادگار غدیری و اوج ایمانی

[صفحه ۵۴]

تو خانه‌زاد خدایی و قلب قبله‌ی عشق
تو اقتدار نمازی و روح عرفانی

منم خرابه نشین دلی که تاریک است
بیا به خلوت‌م ای آشنای نورانی

به کاسه‌های پر از شیر کودکان سوگند
که درد شیعه ندارد پس از تو درمانی

منم رها شده در این کویر «تنها» یی
ببار بر سر این تشنه‌ی بیابانی

[صفحه ۵۵]

دو رباعی

رباعی (۱)

سیف‌اله خادمی «خادم» - اصفهان

آن تابش بی‌غروب در پهنه‌ی دشت
از معرکه‌ی کربلا باز نگشت

بگذشت ز هر چه داشت حتی سر و جان
اما ز نماز خویش هرگز نگذشت

رباعی (۲)

آورد کبوتر حرم نامه‌ی تو
لرزید به خویش خصم خودکامه‌ی تو

طومار سیاه کفر در هم پیچید
هنگام صلوٰه ظهر هنگامه‌ی تو

دوبیتی پیوسته

سیف‌اله خادمی «خادم»

تک و تنها به که می‌اندیشم
دلم از چیست پریشان شده است

کیست در خلوت تنهایی من
همه ذرات من ایمان شده است

شوق دیدار تو در دل دارم
طاقت آتش هجرانم نیست

دل به دریای حقیقت زده‌ام
تا تو هستی غم طوفانم نیست

[صفحه ۵۷]

باز در خلوت تنهایی من
لحظه‌ها صاف و زلالی شده‌اند

از افق تا به افق آینه‌ها
همه از غیر تو خالی شده‌اند

باز از آن دور از آن سوی فلک
بانگ جانبخش اذان می آید

آسمان تا به زمین خم شده است
رخ به دامن افق می ساید

خواهشی در دل من می شکفت
خواهش رویش گلهای نیاز

خواهش وصل تو در سجده‌ی عشق
روی سجاده‌ی سر سبز نماز

آیینہ ی زلال تماشا

(نماز حضرت زینب (س)

نسترن قدرتی - سمنان

عطر زلال جاری صحرا، نماز تو

گویاترین حقیقت گویا، نماز تو

عطر رهای زمزمه های شب علی (ع)

در خلوت همیشه ی دلها، نماز تو

آوای پرطنین حضور ستاره ها

زیباتر از بهار شکوفا، نماز تو

آمیزه ی معطری از عشق و آفتاب

آیینہ ی زلال تماشا، نماز تو

[صفحه ۵۹]

ای جاری همیشه ی تاریخ روزگار

ای راز و رمز هرچه معما، نماز تو!

ای صبر بی نهایت و ای آسمان عشق!

ژرفای بی‌نهایت دریا، نماز تو

زیباترین بهانه‌ی پرواز تا خدا
شیواترین حکایت دنیا، نماز تو

سجاده‌ای به وسعت ایمان گشوده‌ای
در زمزمه‌ست عرش خدا با نماز تو

صبر مجسمی به خداوندی خدا!
منظومه‌ای ز عشق و تولا نماز تو

تعبیر عاشقانه‌ی زیباترین حضور
مثل نماز حضرت زهرا (س)، نماز تو

آسوده‌ایم از غم فردا قسم به عشق!
ما را ضمانت است به فردا، نماز تو

عطر پرواز

نماز امام حسین (ع)

نسترن قدرتی - سمنان

در تب بیداد، صحرا می‌گداخت

آسمان از داغ گلها می‌گداخت

آیه آیه عشق بود و موج خون

سوره سوره روح صحرا می‌گداخت

کربلا از پرپر گل‌های باغ

بی قرار و ناشکیبا می‌گداخت

سوز تب دل را به آتش می‌کشید

جان در آتش رها را، می‌گداخت

[صفحه ۶۱]

در میان شعله آباد جنون

لاله‌ای رنگین و زیبا، می‌گداخت

از عروج ناگهان لاله‌ها

یک دل تنهای تنها، می‌گذاخت

دست و مشک و آفتاب و تشنگی
سینه را فریاد و غوغا می‌گذاخت

چهره از خون دل آذین بسته بود
دیده از داغ تماشا می‌گذاخت

درد غربت بود و پایانی نداشت
آسمان هم از غم ما می‌گذاخت

کربلا تفسیر درد لاله‌ها
از غم امروز و فردا می‌گذاخت

غرقه‌ی راز و نیاز عشق بود
او که در آتش سراپا می‌گذاخت

عطر پروازش به دل‌ها می‌نشست
عطر پروازی که ما را می‌گذاخت

نماز سرخ صنوبر

(آخرین نماز امام (ع)

نسترن قدرتی - سمنان

هنگامی قیامت عاشورا

صحرای عشق، عرصه‌ی محشر بود

دلها ز داغ سرخ عطش بی تاب

چشم تمام آینه‌ها، تر بود

صحرا پر از حضور شقایق‌ها

لبریز عطر بال کبوتر بود

دستی ز باغ فاطمه (س) گل می چید

باغی که سبز و سرخ و معطر بود

[صفحه ۶۳]

سروی میان معرکه در آتش

از شعله‌ی شرار ستمگر بود

از سوز تشنه‌کامی گل، می سوخت

مردی که داغدار برادر بود

مردی ز نسل آبی دریاها

با اوج بی‌کرانه برابر بود

مثل شمیم عاطفه عطرآمیز

مثل زلال سورهی کوثر بود

آیینهی رشادت مولایی

نستوه، شب شکار، دلاور بود

سرشار آیه آیه غم و ماتم

مردی که نور چشم پیمبر بود

بر لب سرود سرخ نیایش داشت

روحش، قرین درد مکرر بود

او را ز جاودانگی ایمان

آوای جاودانهی باور بود

باران تیر بود رها، اما

سردار عشق را سر دیگر بود

تا قبله‌ی حضور خدا جاری

عطر نماز سرخ صنوبر بود

در سر هوای سبز پریدن داشت

روحي که در نماز، شناور بود

[صفحه ۶۵]

نیایش سرخ

سیما گرمی تبار

شب بود و سپیده سجده می کرد

یک گوشه نشسته بود صحرا

کشتی به ستم شکسته نامرد

آرام گرفته بود دریا

از گرمی ظهر، آن شب سرد

می تاخت به دشت، خاک فردا

می سوخت شکاف زخم، پر درد

می ساخت نوای سوز، شیدا

دستی به خدا بلند آورد

می رفت که خون کنی خدایا

تا صبح نشسته بود تنها

در چادر شب مهی نشسته

صد ابر به گرد خود کشیده

بیمار و غمین و زار و خسته

از دست حرامیان چه دیده

در بر رخ آه و گریه بسته

نالیده به درد ناشنیده

با قلب تپان، ز غم شکسته

درد تو به جان و دل خریده

چون صبح به خون شب گسسته

تا بوده، کنار تو دویده

امروز نمی‌کنی مدارا

[صفحه ۶۶]

دستی به سپاس می‌گشاید

کاین منبر خون حکایت ماست

غم نیست اگر تتی نیاید

عالم همه در ولایت ماست

فردا که به نیزه سر برآید

صد محمل خون شکایت ماست

بسیار سخن که از تو باید
گفتن که هم از عنایت ماست

گر قامت من شکسته، شاید
کاین سینه شکسته غایت ماست

می رفت که شب بمیرد آنجا

قربانی ما قبول کردند
کز تن بگسسته، جان جان بود

آنان که ز حق عدول کردند
گفتند که او هم از زنان بود

بعضی به حرم وصول کردند
کاین فتنه‌ی آخرالزمان بود

برخی به عدم افول کردند
دیدند وجود در میان بود

در ظلمت شب حلول کردند
آتش به میان آسمان بود

آیا تو نمی روی تماشا

در گوشه‌ی شب خمیده ماهی
می‌سوزد و نور می‌فشاند

گاهی به سرشک و گاه آهی
دل را به سپاس می‌کشاند

چون فجر به قلب هر سیاهی
می‌تازد و زخم می‌رساند

فردا که رسد سر دو راهی
آید گه آن که او بخواند:

ای لکه ننگ هر گناهی
باید اثری ز تو نماند

از حق تو نمی‌کنی محابا

[صفحه ۶۷]

بشکسته صنوبرم ز دستت
فریاد ز تیغ جور فریاد

دادار جهان دهد شکست

ای داد ز دست هرچه بیداد

آن قلب خرد ز تیر مست

خون خورد و تپید و در گل افتاد

ای راحت جان که دیده بستت؟

آن دم که ستاره نوحه سرداد

از لعنت آن که دیده خست

ویران شده کاخ ظلم شداد

بشکن در گنج لطف یارا!

فردا که مسیح سان برآیی

خورشید صفت سوار بر نی

در نی بدمی، دم جدایی

سوزد دل لاله‌ی تو از پی

در غربت بی‌کسان کجایی

هی‌های بر آرد از تو هی هی

ای آنکه تو دوستدار مایی

در تو برسند عاشقان کی

بی باغ و بهار و آشنایی
هم صبر که چاره نیست از وی

تنها مگذار آشنا را

افسوس که دل نداده بودند
با اینکه تو را به دیده دیدند

صد گوش، زمین نهاده بودند
نشنیده هر آنچه را شنیدند

گویی که ز سنگ زاده بودند
دست از سر آب حق کشیدند

الحق که چقدر ساده بودند
آنان که به کام خود رسیدند

در گل چو خزان افتاده بودند
بر زحمت خویش می خمیدند

افتاده صنوبر تو از پا

دیگر بگذشت آیم از سر

در هجر تو همدمی ندارم

هم پنجره بشکنند هم در

آسوده شوم چو جان سپارم

جز شرح مصیبت برادر

نامحرمم ار دمی برآرم

تا حق بشناسد از تو کافر

حق تو به جای می گذارم

اینجاست که گفته است مادر

الجار که هست عین دارم

پروا نکنم ز جهل اصلا

آن یار یگانه ای که دانی

هر کار که کرد جمله نیکوست

امروز که نیستت زبانی

کار تو اشاره های ابروست

از هر جهتی تو بی‌نشانی
ملک تو ورای برج و باروست

از دیده‌ی دل چه می‌چکانی
ای جان که دلت فدایی اوست

معشوق زمینی و زمانی
عشقت به مثل طلسم و جادوست

ای زیور حسن زینب (س) ما

دو رکعت عشق

فاطمه ناظری - کرمانشاه

سحر بود و ملائک بال در بال

دوباره شعر ایمان را سرودند

میان آسمان صدها فرشته

پراز آب و پراز آینه بودند

سحر بود و اذان بود و دل من

سحر بود و دو چشم از اشک لبریز

میان کوچه‌ی تاریک روحم

صدا می‌زد کسی؛ برخیز! برخیز!

[صفحه ۷۰]

وضو کردم به آب دیدگانم

دلم روشن‌تر از آینه‌ها شد

هوای کوچه‌ی روحم دوباره

پراز عطر خوش یاد خدا شد

سحر بود و به دستان دعایم
در دیدار را من باز کردم

تمام آسمان سجاده‌ام شد
دو رکعت عشق را آغاز کردم

[صفحه ۷۱]

برای شبهای اشک آلود تاسوعا و عاشورا

فاطمه ناظری - کرمانشاه

گریه کن، داد بزن هرچه که خواهی در من
که نمانده‌ست دگر پشت و پناهی در من

گریه کن پاک‌ترین ابر بهاری شاید
که نماند اثر هیچ گناهی در من

گریه کن سیل به پا کن تو، در این حجم کویر
باز کن سمت سحر، روزنه، راهی در من

خرمن هستی من منتظر صاعقه است
تو، به پا کن شرر از برق نگاهی در من

[صفحه ۷۲]

صاعقه باش، بسوزان و بگریانم باز
که نشسته‌ست غم ابر سیاهی در من

هان... چه بهتر! که بسوزد دل دریایی من
که شده آفت مرداب تباهی در من

گریه کن داد بزن در شب تاریک دلم
باز کن سمت سحر روزه راهی، در من

[صفحه ۷۳]

نماز عشق

سید حجت‌الله آزاده - فرخ شهر

زیر رگبار نیزه‌ها برخاست
تا بگوید که عشق پابرجاست

با تن زخمی و لب خشکش
جنگ را با نماز عشق آراست

تا بماند نماز پابرجا
گفت این خون سرخ هدیه ماست

عشق را این چنین کند اثبات
هر که در سینه‌اش ز حق غوغاست

جهد کن بر نماز اول وقت
این پیام شهید عاشورا است

گر نخواندی نماز با اخلاص
اشک حسرت به قدر یک دریاست

از سر صدق سجده کن (مخلص)
سجده بی‌ریای ما زیباست

نماز (۲)

محمود عندلیب - اصفهان

معراج هر مقدس و هر پارسا نماز

تنها ستون محکم دین خدا نماز

مقصود از رسالت پیغمبران چه بود؟

اصل رسالت همه انبیا نماز

طاعات بندگان خدا می شود قبول

از بنده گر قبول کند کبریا نماز

هرگز به گرد منکر و فحشا نمی رود

چون می کند ز منکر و فحشا رها نماز

بی شک به قرب حضرت محبوب می رسد

هرکس کند اقامه به صدق و صفا نماز

در هر شبانه روز پنج بار فرض

در صبح و ظهر و عصر، غروب و عشا نماز

فرزند من فریضه‌ی حق را بجای آر
زیرا که گشته فرض به شاه و گدا نماز

در آن زمان که بانگ اذان می‌شود بلند
بشتاب تا کنیم به مسجد ادا نماز

آغاز هر نماز به تکبیر می‌شود
تا بر خدا بریم به دور از ریا نماز

نیت کنیم و قصد تقرب به ذات او
یعنی برای غیر بود ناروا نماز

خواهی ز رنج و زحمت دنیا رها شوی
درد تراست راه علاج و شفا نماز

راه بهشت همسفران در اطاعت است
یعنی بود به جنت حق رهگشا نماز

دانی پیام شاه جگر تشنگان چه بود
در تنگنای حادثه‌ی کربلا، نماز

آماج تیر دشمن دین بود و می‌گشود
تفتیده لعل خویش به تسبیح یا نماز

خوش گفـت «عـنـدلیـب» خـدایـا قـبـول کـن
از راه لطف بنده‌ی دلداده را نماز

[صفحه ۷۶]

میان آتش و «قد قامت الصلوة» زدن

مصطفی ملک عابدی

در این میان چه اذانی ست باز می خوانی
که ایستاده در اینجا نماز می خوانی

هنوز هم سرپایی در این سرازیری
چه سربلند چه سان سرفراز می خوانی

میان آتش و «قد قامت الصلوة» زدن؟!
تو با وجود «بسوز» و «بساز» می خوانی

گمان کنم ملکوتی نهفته در نفست
که نکته نکته از آفاق راز می خوانی

گلو بریده سر نیزه نیز قرآن را
چه با حرارت و سوز و گداز می خوانی

کدام معرکه بی یاد و نام حضرت حق
که باز وقت نماز است و باز می خوانی

مشک عطش

مریم اکبر دوست سلیمی - اردبیل

چندی است کبوتر غزل، سرخ
افتاده به بستر غزل، سرخ

خون نامه‌ی کربلایی ماست
بر مسلخ دفتر غزل، سرخ

شاید که کبوتر دلم را
کشتند به خنجر غزل، سرخ

امروز کبوتری نیامد
دیروز ابوذر غزل، سرخ

[صفحه ۷۸]

هفتاد و دو تیغ در نیایش
هفتاد و دو پیکر غزل، سرخ

ای مشک عطش به یاد داری؟
لب تشنه برادر غزل، سرخ

گویا به نماز ایستاده

آئینه حیدر غزل، سرخ

بگذار بگرید آسمان هم

خون بر سر ساغر غزل، سرخ

می مانم و تیغ می نویسم

گشته است سراسر غزل، سرخ

سنگر نماز تو

اقتدا به نماز سرخ حسین (ع)

نیلوفر صفائی - سمنان

ای یادگار سرخ محمد (ص) امام عشق

ای قائم قیامت سرخ قیام عشق

عطر نماز و روح نجیب دعا تویی

خورشید آسمان بلند خدا تویی

در سایه‌ی قیام تو برپاست عاشقی

با عشق آل فاطمه (س) زیباست عاشقی

در سایه‌ی رکوع تو، ایمان نشسته است

راز و نیاز ناب تو شب را شکسته است

[صفحه ۸۰]

در سایه‌ی قنوت تو راه نجات ماست

از آخرین نماز تو، دین خدا به پاست

در سنگر نماز تو سنگر گرفته‌ام

تا اوج آسمان خدا، پر گرفته‌ام

از عشق توست اینکه به پا ایستاده‌ایم
دل را به دست آینه و آب داده‌ایم

ای یادگار سرخ محمد، امام عشق
قد قامت الصلوة تو روح قیام عشق

ما با قیام سرخ تو پیوند خورده‌ایم
راهی به سوی قبله‌ی آینه برده‌ایم

صحرا گواه خلوت راز و نیاز توست
حصن حصین دین محمد (ص) نماز توست

در جبهه‌ی نیایش سرخت پناه ماست
راه همیشه سبز تو، آغاز راه ماست

یک آسمان ستاره به همراهت

اقتدا به نماز زینب (س)

نیلوفر صفائی

ای از تبار آینه‌ها، زینب (س)

روح شهادتی به خدا، زینب (س)

ای نور پاک بزم اهورایی

زیباترین شقایق صحرایی

رازی‌ست سر به مهر، نیاز تو

عطر بهشت، عطر نماز تو

ای راه تو، نهایت بیداری

عطر نماز تا به ابد جاری

راز بهار باور گل‌هایی

پیغام نور، در شب یلدایی

[صفحه ۸۲]

بوی دعا و بوی خدا داری

ابر کرامتی تو و می‌باری

هنگامه‌ی نماز شبانگاهت
یک آسمان ستاره به همراهت

عطر دعای ناب تو تا جاریست
بر پا هماره رایت دینداریست

ما دل به مهر آل علی (ع) دادیم
با تو هزار حنجره فریادیم

با بال عشق راهی پروازیم
یعنی به آب و آینه دمسازیم

بانوی جاودانه‌ی عاشورا
پیغام سرخ خون شقایق‌ها!

ما با تو با نماز تو پیوستیم
از هرچه غیر یاد خداست رستیم

ما با نیاز سرخ تو خو کردیم
از خون پاک دیده وضو کردیم

ما و نماز و عشق تو و فردا
لطف تو و نگاه نیاز ما

نماز اول وقت

کاظم کامران شرفشاهی

فرمود که عزمتان بود محکم و سخت
باید ز جهان برون کشید آخر رخت

قامت به نماز ظهر عاشورا بست
آموخت به ما نماز را اول وقت

پیکار دیگر

سجاده و سجده و جبین در میدان
پیکار دگر برای دین در میدان

لب تشنه، وضو گرفته در چشمه نور
ظهر است و نماز آخرین در میدان

[صفحه ۸۴]

اقتدا

هرکس که دلش ز مهر حق لبریز است
تیغ سخنش به روی ظالم تیز است

اینک به حسین (ع) اقتدا باید کرد

آنکس که نماز او شگفت‌انگیز است

مفهوم تازه

ای آنکه به دین مصطفی (ص) جان دادی
در راه عقیده جان به جانان دادی

سوگند به آن نماز عاشورایی
تو روح دوباره‌ای به ایمان دادی

نماز سرخ (۳)

نازم به قیام و قامت والایت
هنگامه عشق، چشم چون دریایت

خاموش در آن میانه غوغا کردی
نازم به نماز ظهر عاشورایت

[صفحه ۸۵]

نماز با لب تشنه

وقتی که رسید نوبت آخر به قیام
شمشیر برون خزید از لاک نیام

هنگام نماز است و عطشناک حسین (ع)
این ماه محرم است یا ماه صیام؟!

فراز

تاریخ چو غنچه‌ای به خود پیچیده
از این عظمت به خویشتن لرزیده

سرشار فراز است ولی با این حال
مانند نماز کربلا، کی دیده؟

زیباترین تصویر

کاظم کامران شرفشاهی

یک سو سپاهی اندک و عاشق
سوی دگر مردان اهریمن
جز ناله‌ها و نعره‌ها
یا بانگ طبل و شیون شیپور
چیزی نمی‌آمد به گوش
آن روز
این جنگ گویی تا قیامت
بود پابرجا
بی‌وقفه، بی‌پایان

[صفحه ۸۷]

ناگاه از سمت سپیدی‌ها
آمد صدایی آسمانی:
شمشیر بگذارید
ظهر است و هنگام نماز است
باید که قامت بست
هنگام نیاز است

در زیر بارانی ز ناوکها
آن سرو قامت
راست قامت بود
گویی مصائب در نظرگاهش
خرد و حقیر و پست و کوچک بود

در نینوا آن روز
محشر بود
سبط نبی (ص)، فرزند زهرا (س)، پور حیدر (ع)
آن دشت سوزان را
گلستان کرد
عطر نمازش

[صفحه ۸۸]

در همه آفاق پیچید
این صحنه
این زیبایی محض
لرزاند دشمن را
هراسان کرد

می کاود اینک خاطراتش را
تاریخ

با حزن و پریشانی
جز او نمی‌یابد نشان
جز ظهر عاشورا
مجموعه‌ای آبی ز عشق و شور و شیدایی
در بین فرزندان آدم این نماز ظهر
آیین‌های کامل
زایمان است
آری نماز ظهر عاشورا
عالی‌ترین، زیباترین
تصویر انسان است

آخرین سجده

حسن یعقوبی - سرخه

شکوه از آفتاب دارد دل
غصه‌ای بی حساب دارد دل

بنگر این دشت رنگ خون دارد
با خود آوازه‌ی جنون دارد

سایه‌ی آتش و عطش پیداست
شور شیرین عاشقی برپاست

بوی اشک و گلاب می‌آید
ناله‌ی بوتراب می‌آید

[صفحه ۹۰]

سوره‌ی فجر در نماز آمد
عطر مستی ز عرش باز آمد

آتش اشتیاق در جان داشت
چون به آب حیات ایمان داشت

در قنوتش خدا نمایان بود
چشمه چشمه دعا نمایان بود

نینوا را نوای دیگر داد
شعر پر شور عاشقی سر داد

آخرین سجده را به جا آورد
شور مستی به نینوا آورد

آخرین سجده، سجده‌ی خون بود
در تشهد، سلام، گلگون بود

بوی پرواز و نور می‌آید
موسی از کوه طور می‌آید

این شکوه هماره‌ی عشق است
پیکر پاره پاره‌ی عشق است

راز خون

حسن یعقوبی

به گلوی سرخ
غنچه ششماهی سوگند
واپسین نماز خویش را
- مولای عشق -

با تیمم

گزارد

یعنی:

در کربلا

در خاک می توان

خدا را یافت

این است سر

تربت نینوا

و

امضای خونین حسین (ع)

گواست

بر این راز...

نماز عاشورای عشق

دکتر حسین رزمجو - مشهد مقدس

نماز ظهر عاشورای آن پاک
که بر شد از زمین تا اوج افلاک

در آن هنگامه‌ی خون و حماسه
که می‌بارید ز ابر غم به سر خاک

دلاور مرد راه عشق و ایثار
- به وادی خطر، جانباز و بی‌پاک -

همان سالار و سرخیل شهیدان
که جدش را خدا فرموده: «لولاک» [۱].

[صفحه ۹۳]

به پیش لشگر دشمن، مقاوم
ز جور ظالمان همواره غمناک

نماز او به صحرای شهادت
که بودی خالص و پاکیزه از، آک [۲].

مصور کرد تصویری مقدس
ز اوج عشق جاوید فرحناک

طنین دلنواز او به گیتی
کند همواره دامن زمان، چاک

رساند این پیام آسمانیش
به گوش عاشقان در پهنه‌ی خاک:

که فخر من به اسلام و نماز است
بود سرمستی‌ام از خمر این تاک

هلا، می‌دان که رکن دین نماز است
که باشد از ریا و ریب‌ها پاک

[صفحه ۹۴]

[۱] اشارت است به حدیث قدسی که خداوند متعال در شأن پیامبر اکرم (ص) فرموده است: «لولاک خلقت الافلاک».

[۲] عیب، نقص و کاستی.

الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوۃ

ابراهیم شایان - زاهدان

ا: ای که می خواهی دلت گنجینه ی عرفان شود
این دو دستت باید اول رحل یک قرآن شود

ل: لب مکن و اجز به نام آنکه هستی آفرید
عاشق او گر شدی او عاشق جانان شود

ذ: ذوالجلال حی دانا خالق یکتا خداست
هر که گردد بنده اش از لطف او انسان شود

ی: یک زمان اندیشه کن اول خدا را بنده شو
گر شدی بنده دلالت حضرت سبحان شود

ن: نصرت و یاری بجوی از درگهش صبح و مسا
تا که قلبت بر هوای نفس تو سلطان شود

[صفحه ۹۵]

ا: ای برادر سرنوشت آدم و شیطان بخوان
گر که می خواهی برایت زندگی آسان شود

ن: نام شیطان را شنیدی از چه رو لعنت شده
سجده بر آدم نکرد و عاقبت بریان شود

م: مزد او شد لعنت و نفرین و آتش این چنین
پس برای بی نمازان این دو صد چندان شود

ک: کبک نفس آدمی سر زیر برف غفلت است
چون به زعم او معاصی این چنین پنهان شود

ن: نعمت افزون او بی مزد و منت می رسد
با نمازت شکر نعمت کن که او خندان شود

ا: اسم اعظم در قیام است و رکوع و سجده تین
خوش به حال آنکه چشمش این سه جا گریان شود

ه: همدم و همراز پیغمبر نمی گردد کسی
جز به اخلاص عمل، کی هر کسی سلمان شود

م: مسح سر تا مسح پا یعنی سراسر بنده ئی
مخلص او گر نباشی رهبرت شیطان شود

ف: فاتح کل وجودت گر نباشی در قیام
دل بهنگام رکوعت واله و حیران شود

ی: یک شبی تنهای تنها در دل پاک سحر
از معاصی توبه کن تا دل پر از ایمان شود

ا: امر حق را کن اطاعت در عبادتهای خویش
تا ولایت هدیه بر تو از ره احسان شود

ل: لطف او گر صاحب صد قصر و رضوانت کند
از ولایت گر شدی غافل همه ویران شود

ا: اسب نفس خود سواری با غرور و بی خیال
هیبت تکبیر تو تا بشنود لرزان شود

ر: راه عصیان می شود مسدود و از لطف خدای
راه سجده باز و سجاده در رضوان شود

ض: ضامن رزق همه آن رازق بی ادعاست
کی روا باشد که آدم عبد این و آن شود

ا: اولین برگ کتاب زندگی باشد نماز
گر قبول افتد رضای حضرت منان شود

ق: قیمت هر چه عبادت در خلوص نیت است

عابد بی محتوا در دام دل زندان شود

ا: آن در و دیوار و قصر و حوریان نازنین

بر گروه بی نمازان خانه‌ی احزان شود

[صفحه ۹۷]

م: مرز بین کفر و اسلام این نماز است و نماز

بی وجودش قصر ایمان سست و بی بنیان شود

و: وای بر ما وای بر ما گر عمود دین شکست

بعد از آن هر مسلمی سرچشمه‌ی عصیان شود

ا: اسم و رسم مسلمین باشد به تقوای خدا

وای اگر روح شریف مسلمین عریان شود

ا: این همه گلیوته در گلزار دین بشکفته است

همتی تا کل عالم سبز و گلباران شود

ل: لحظه لحظه عمر ما چون سایه روشن می رود

وای بر این عمر ما گر لحظه‌ها طوفان شود

ص: صبر اگر در قسمت و تقدیر و غمهایت نبود

سرنوشت تو مثال یوسف کنعان شود

ل: لاله و نسرين و سوسن دائما در ذكر او
در سپاس آنكه صحرا زنده از باران شود

و: وصل اگر خواهی شوی بر درگاه قرب خدای
وقت سجده رهنمایت حضرت سبحان شود

ت: تائب درگاه تو یارب کجا روی آورد
با همه شرمندگی «شایان» ترا مهمان شود

نماز شب (۱)

محسن جاویدان

به نماز ایستاده‌ام امشب

دل به معبود داده‌ام امشب

بی خود از خویش از شراب حضور

روی خاک اوفتاده‌ام امشب

اختیارم در اختیارم نیست

بی خود و بی اراده‌ام امشب

چشم بد دور ساقی از هر شب

بیشتر داده باده‌ام امشب

از حدود گلیم کوچک خویش

پای بیرون نهاده‌ام امشب

[صفحه ۹۹]

هیچ در خویشتن نمی‌گنجم

گوئی از خود زیاده‌ام امشب

سبک و نرم مثل پروانه
روی آب ایستاده‌ام امشب

زنده‌ام آنچنان که از مادر
تازه انگار زاده‌ام امشب

بالم از آسمان شکفته‌تر است
سوی او پر گشاده‌ام امشب

همه ذرات جانم آئینه است
صاف و بی‌رنگ و ساده‌ام امشب

رهسپار دیار خورشیدم
پای در ره نهاده‌ام امشب

آخرین منزلم مقام رضا است
تازه آغاز جاده‌ام امشب

گل سجاده را بگشای در پیش

ماندنی صلصال - بوشهر

اگر داری هوای وصل جانان
صفابخشی ز دیدارش دل و جان

وگر میل سخن با یار داری
درآ در سلک خیل ره سپاران

وضوی عشق گیر از آب دیده
به جانان راز گو از درد هجران

ترنم کن سرود عاشقی را
ز شوقش از دو دیده گوهرافشان

مشو غافل دمی از وصل معشوق
که درد عشق را وصل است درمان

تو هم گر سالکی بی خود ز خود شو
نیاز آور به نزد حی سبحان

تواضع کن به درگاه الهی
تکبر نیست جانا شأن انسان

مگر نشنیده‌ای قول پیمبر
نماز آمد ستون دین و ایمان

مگر فزت و رب الکعبه‌ای دوست
تو نشنیدی ز قول شاه مردان

به پاس این فریضه جان فدا کرد
حسین بن علی با جمله یاران

گل سجاده را بگشای در پیش
مطهر با نمازی کن تن و جان

ز عطر نام جانان عین جان شو
نهال عشق حق در قلب بنشان

جمال دوست بی پرده هویداست
به هر سو بنگری آنجاست جانان

بود از ناسپاسی بی نمازی
ز ذکر حق بران از خویش شیطان

بشو «صلصال» تن با آب توبه
بکن با دوست محکم عهد و پیمان

[صفحه ۱۰۲]

نماز شب (۲)

محمد قدسی

هست گلخانه دلم امشب

با صفا از ترانه یارب

بندبندم گشوده لب به نماز

با خدا هست گرم راز و نیاز

جان و دل، دست و سر وضو داده

در شط عشق شستشو داده

لب به تسبیح کرده باز دلم

نغمه راز، کرده ساز دلم

شب قدری چه با صفا دارم

لب به ذکر خدا خدا دارم

[صفحه ۱۰۳]

سینه‌ام پر از عطر اشراق است

دل من گرم سیر آفاق است

روی سجاده با خضوع تمام
گه به حال قعود و گاه قیام

از سر شوق، سر به مهر نماز
دل به یاد خدای بنده نواز

با نوای اذان هم آغوشم
از سبوی اقامه می نوشم

بر لبم هر نفس ز عمق ضمیر
می تراود ترانه تکبیر

روی دل کرده سوی دلدارم
خوش صواب جماعتی دارم

صوت الله اکبرم به زبان
می دهم این شهادت از دل و جان

که خدا بی بدیل و بی همتاست
بی نظیر و مهیمن و داناست

مصطفی را خدا فرستاده است
به سرش تاج وحی بنهاده است

عاشقم آن رسول خاتم را
فخر آدم، مراد عالم را

این شهادت مرا به صوت جلی است
که وصی نبی، علی ولی است

او که مولا و مقتدای من است
مهر رویش مرا چو جان به تن است

رمز حی علی الفلاح این است
که ولایت اساس آئین است

هر که دارد ولایت حیدر
رستگار است در صف محشر

قامت افراختم به قد قامت
حالتی دست داده در طاعت

وہ چه حال عبادتی دارم
خوش قیام و قیامتی دارم

بر زبان جاری از دل حق خواه
نغمه لا اله الا الله

نیتم سکر چشم آن ساقی است
جامی از جلوه‌های اشراقی است

[صفحه ۱۰۵]

تا به تکبیر بسته‌ام احرام
دست برداشتم ز شهرت و نام

حدم از خال و خط دلدار است
سوره‌ای از تجلی یار است

نیست باغی شکفته‌تر ز خشوع
خوش بود خم شدن به شوق رکوع

سجده‌ام آستانه بوسی اوست
رکعتم آن دو مصرع ابروست

جبهه را گر نهاده‌ام به زمین
خاک مهرم به مهر اوست عجین

عاشقم، عاشق صفای قنوت
می‌نوازد لبم، نوای قنوت

در دعا با دل حق آئینم
فوج فوج فرشته می‌بینم

که در آیند از یسار و یمین
تا دعای مرا دهند آمین

ربنا آتناست ورد زبان
فقنا من عذاب یا رحمان

[صفحه ۱۰۶]

ای ملائک عبادتم بینید
در تشهد شهادتم بینید

ساقیم داده باده توحید
چشم بد دور هستیم بخشید

من که زان باده مست و بی‌تابم
چیست ترتیب و چیست آدابم

مات اویم ز خویش بیگانه
غرقه در گریه‌ها مستانه

مست و بی‌تابم از می‌دیدار
تار و پودم گسسته از اغیار

ابر چشمم به اشک مهمانی است
غرق حال و هوای عرفانی است

این چه حالی‌ست یا اولی‌البصار
منم الحال، خواب یا بیدار

خواب اگر نیستم، چه بیداری است
مست اگر نیستم چه هشیاری است

آنچنان مستم از می‌وحدت
که ندانم رکوع از رکعت

[صفحه ۱۰۷]

آن قدر غرق عشق و احساسم
که رکوع از سجود نشناسم

«قدسیا» صبح راستین سر زد

پیک اقبال حلقه بر در زد

در تشهد شهود جانان شد

باده وصل حال گردان شد

تا نماند نماز نیمه تمام

مصطفی را دهم ز صدق سلام

کاش این حال خوش دوامی داشت

هر نمازم چنین سلامی داشت

نماز (۳)

محمد ابوالقاسم جندقیان - «م. شفیق»

دانی نماز عشق نصیب که می شود
بر فرق آنکه تیغ به محراب می خورد

شهر لاهوت سیر مرغ جان باشد نماز
ره گشای خاکیان تا لامکان باشد نماز

چون گل شبنم زده بر چهره ها بخشد صفا
مایه ی شادابی پیر و جوان باشد نماز

از حقیقت دور ماند بنده ی مسجد گریز
جمله ی طاعات ما جسمند و جان باشد نماز

[صفحه ۱۰۹]

نی همی وقت اذان خواند ترا در کوی راز
رابط مخلوق و خالق هر زمان باشد نماز

پای بر سجاده ی اخلاص بگذار اشگبار
سوز دل را در بر حق ترجمان باشد نماز

دست و رو شویند هنگام وضو در جوی نور

پرتو طور دل روحانیان باشد نماز

گر فلک شد سبحه گردان هر شب از انجم چه سود

با سیه‌رویان زاهد سرگران باشد نماز

نخل توحید از سحاب فیض او شد بارور

سایه گستر بر سر باغ جنان باشد نماز

کی بود از چشم حق بین پایه قدرش نهان

دین اگر باشد صدف در گران باشد نماز

زد علی (ع) با خون سر مهر قبولش بر جبین

سرخ رو تا نزد اهل آسمان باشد نماز

نیست تنها قامت محراب خم در پیش او

عرش درگاه و ملائک پاسبان باشد نماز

خاک دشت کربلا را مهر هر سجاده کن

پاسدار خون پاکان جهان باشد نماز

هر بنائی بر ستون خویش باشد استوار
کاخ دین را هم ستون و پشتبان باشد نماز

آنچه از حبل المتین درج است در قرآن «شفیق»
اهل تحقیقی اگر، تفسیر آن باشد نماز

نماز (۴)

علی وحید دستگردی «برزگر»

مؤذن نغمه توحید سر کن

صلا ده اهل ایمان را خبر کن

سروش عرش حق را همصدا شو

سفیر خالق ارض و سما شو

رسان بر عرش گلبانگ اذان را

بخوان نام خدای مهربان را

گواهی ده که او را نیست ثانی

دو عالم را به جز او نیست بانی

[صفحه ۱۱۲]

بگو باشد حبیب حق محمد (ص)

رسول خالق یکتای سرمد

مؤذن صحن دل را منجلی کن

چراغ راه خود مهر علی کن

گواهی ده که از بعد پیمبر

علی باشد ولی حی داور

بگو مولا علی ما را امام است

بگو دین بی ولایش ناتمام است

مؤذن با صدای گرم و گیرا

جماعت را بخوان سوی مصلا

به گلبانگی جماعت را کن آگاه

که باشد با جماعت دست الله

بگو پوئیدن این ره صلاح است

شما را این ره خیر و فلاح است

جماعت را بگو خیر است این کار

بکن زین کار مردم را خبردار

بگو قد قامت و کن راست قامت

به قد قامت پیاد آور قیامت

مؤذن جز ره حق راه ما نیست
دو عالم را خدایی جز خدا نیست

مؤذن در نوایت شور و حال است
نوایت گویی از نای بلال است

تو هم بشتاب تا بندیم صف را
یکی سازیم دل را و هدف را

به سوی کعبه رو آریم با هم
نماز عشق بگذاریم با هم

نماز عشق یعنی عشق جانان
خداوندی که باشد هستی از آن

خوشا آنکس که با جانانه پیوست
به هنگام نماز از خویش بگسست

خوشا آنکس که راه حق بداند
نماز وصل چون مولا بخواند

نماز خود اگر خواهی علی وار
قدم در راه او مردانه بگذار

تشیع یعنی از این راه رفتن
سحر بر درگاه الله رفتن

[صفحه ۱۱۴]

خوشا آنان که عاشورا نشانند
نماز وصل در مقتل بخوانند

اگر از کربلا یاد آری ای دوست
نمازت را سبک نشماری ای دوست

حسین از بهر آن جان را فدا کرد
نماز وصل در مقتل ادا کرد

بسویش تیر می آمد ز هر سو
ولی او گرم گفتن بود با هو

به کار شاه دین این رمز و راز است
که ای مردم ستون دین نماز است

نماز است این که باشد پایه دین
نه من گویم پیمبر گفته است این

الهی «برزگر» را دیده واکن
دلش را با حقیقت آشنا کن

[صفحه ۱۱۵]

غزل

حمیدرضا ایران‌نژاد - خمینی‌شهر

سجاده است و دست دعایی که پیش روست

قد قامت الصلاة، صدایی که پیش روست

صبح است و باز بوی اذان می‌وزد به دل

نیت برای اوست، خدایی که پیش روست

تکبیر عشق دست دلم را گرفت و برد

تا چشمه‌های پنجره‌هایی که پیش روست

اینک! نماز و ما و کلید در بهشت

اینک! حضور راهنمایی که پیش روست

ای دل وضو بگیر و نمازی بخوان به صدق

با عشق و شور، پیش خدایی که پیش روست

نماز (۵)

سید محمود مرتضوی نائینی «ناظر»

اهل ایمان می‌کنند از صدق دل بر پا نماز
چون که روح آدمی را می‌کند احیا نماز

رو به سوی بی‌نیاز آرند در کوی نیاز
کبریا را بنده‌یی هستند مخلص با نماز

پاک باشند و پرهیزند از کبر و ریا
تا شود زان‌ها قبول خالق یکتا نماز

شرط دینداری بود پرهیز از رزق حرام
در مکان غصبی ای مؤمن بود بیجا نماز

[صفحه ۱۱۷]

مست دیدار رخ جانانه بودن لازم است
شوق باید بهر خواندن در دل شب‌ها نماز

موقع تکبیرۃ الاحرام بایستی گذشت
ای بشر از آنچه داری در نظر الا نماز

خاتم پیغمبران می گفت یا رب از کرم
امتم را در جزا محشور فرما با نماز

بود در وقت عبادت تا علی گرم نماز
قدسیان از شوق می خواندند با مولا نماز

در زمین کربلا در روز عاشورا حسین
زیر تیغ و تیر دشمن خواند بی پروا نماز

می گریزد کور دل از طاعت پروردگار
می برد بر درگاه حق مؤمن بی نا نماز

پارسایان جهان هنگام رفتن می برند
همره خود سوی عقبی توشه از دنیا نماز

هر که سستی می کند امروز در کار صلوٰه
بی گمان هرگز نگردد شافعش فردا نماز

گر قوافی شد مکرر التزام شعر بود
خواست «ناظر» تا که بنشیند نکو بر جانماز

نماز (۶)

مرتضی هادوی فرد «نامی»

هر که گردید آشنای نماز
گوش جان داد بر ندای نماز

بانگ تکبیر تا بلند بود
نشود سرنگون لوای نماز

عجلو بالصلوة قبل الموت
هست هشدار از برای نماز

هم بود لا اله الا الله
ذکر توحید در ادای نماز

بهر مؤمن نوای خوش آنجاست
که طنین افکند صدای نماز

[صفحه ۱۱۹]

صورت ظاهری است آن را لیک
پر ز معناست جای جای نماز

هست در آن جهانی از حکمت
رمز و راز است محتوای نماز

رو به توحید می‌برد مؤمن
با سرانگشت رهنمای نماز

جز به یاد خدا نباید بود
ز ابتدا تا به انتهای نماز

دیدن ماورا بود ممکن
بهر چشم دل از ورای نماز

نهی فرمود حق از آنچه کژی است
مسلمین را به راستای نماز

هست امیدوار «نامی» هم
که برد بهره از عطای نماز

اوج عشق

اسماعیل رفاهی

می توان تا آسمان پرواز کرد

سینه ها را آشنا با راز کرد

می توان در لحظه ی سبز دعا

شیوه ی دلدادگی آغاز کرد

می توان با گفتن تسبیح عشق

همنفس با عندلیب آواز کرد

با سجودی بی ریا در اوج عشق

می توان درهای رحمت باز کرد

[صفحه ۱۲۱]

با نماز عشق، آری می توان

بندگی خود به حق ابراز کرد

می توان در منتهای بندگی

رو به سوی حی بی انباز کرد

می‌توان تا عرش هنگام نماز
بال و پر زد بی‌ریا پرواز کرد

سرور و سالار دشت کربلا
با نمازی کار صد اعجاز کرد

[صفحه ۱۲۲]

نماز (۷)

صدیقه صابری «شهلا»

چشم آن دارم که در حال نماز
پرکشایم تا به خلوتگاه راز

مرغ دل هر دم به بال اشتیاق
اوج می گیرد به معراج نماز

هر که چون من مست جام عشق شد
می شود در پیش جانان سرفراز

آید از گلدسته ها بانگ اذان
هست این بانگ منادی دلنواز

شعله شو، پروانه شو، دیوانه شو
محو شو در آتش سوز و گداز

[صفحه ۱۲۳]

در بر ناز تو ای نازآفرین
هست سر تا پای ما عجز و نیاز

بارالها از تو خواهم روز و شب
تا رها گردم ز دام حرص و آز

دردهای خلق را درمان تویی
چاره‌ام کن، چاره‌ام، ای چارساز

در تمام لحظه‌های هستیم
دست حاجت سوی تو دارم دراز

سرخوشم «شهلا» من از فیض حضور
در نمازم، در نمازم، در نماز

نماز (۸)

محمد سروش - آبادان

خیز و بر اوج فلک پرواز کن
بال مرغ روح خود را باز کن

خلوت دل خانه‌ی عشق خداست
با نماز آن راز را ابراز کن

شستشو کن با گلاب دیده، دل
ساز دل ز آهنگ او دمساز کن

نای با آهنگ وصل او بزن
دیده را مبهوت سرو ناز کن

گوش دل بسیار بر آوای او
نای جان همساز آن آواز کن

[صفحه ۱۲۵]

عاشقا برخیز و می کن در سیو
خیز با معشوق سوز و ساز کن

شاد کن دل را ز انوار نماز
تا شوی در هر دو عالم سرفراز

خیز و کن پرواز با بال نماز
با عروج عشق سوی چاره ساز

ای نم باران تو با آن قطره‌ها
کن سوی دریای رحمت دیده باز

خیز و رو با عندلیبان سحر
در تجلی‌گاه عشق دلنواز

جرعه‌ای زان خم به جام دل بریز
مست شو از جلوه‌ی آن سرو ناز

باغ رضوان است جای عندلیب
کن رها زندان حرص و یأس و آرز

سالکان آهنگ کوی می‌کنند
رهران با کوله باری از نیاز

شاد کن دل را ز انوار نماز
تا شوی در هر دو عالم سرفراز

ای عروج آسمان هر شهید
گوهر اسرار قرآن مجید

در تجلی گاه حمد تو بهشت
در رکوع و در سجود تو نوید

در اذانت جلوه‌ی حق آشکار
با وضویت نور بر دلها پدید

ای مراد جمله ابرار زمان
آرزوی جذبه جان مرید

ای به یادت عارف شب زنده‌دار
آنکه عشقت را به جان و دل خرید

اوج عرفان ذکر تسبیحات تو
در قیام و در قعود تو امید

ای نماز ای گنج اسرار خدا
ای به نامت روی هر مؤمن سفید

هر کسی دریافت اسرار تو را
عاقبت سر انا الحق را شنید

ذکر تو داروی درد خستگان
یاد تو، یاد خداوند مجید

شاد کن دل را ز انوار نماز
تا شوی در هر دو عالم سرفراز

نماز (۹)

حسن کاظمی مرادی «مراد» - اصفهان

هست معراج در صفای نماز

بی تعلق بیا برای نماز

سیر کردن به عالم ملکوت

هست از نور ره گشای نماز

روح را در عروج روشن عشق

می سپارم به اعتلای نماز

جان و دل را به جلوه گاه حضور

می کنم روشن از صفای نماز

ریختم در مقام آگاهی

هستی خویش را به پای نماز

[صفحه ۱۲۸]

یکسر از خویشتن شدم فانی

تا که دریافتم بقای نماز

جان در آن لحظه‌های نورانی
شد هم آغوش با خدای نماز

شوق هم شد به وصل او اکسیر
از گل مهر کیمیای نماز

در وصالم طلّیعه نورش
آگه‌م کرد از بهای نماز

غرق در نور عشق می‌گویم
غزلی ناب از برای نماز

باز کن چشم دل که جان «مراد»
متجلی است از جلای نماز

الصلوة معراج المؤمن

حسن کاظمی مرادی «مراد» - اصفهان

می‌روم با جان روشن سوی دوست
در حریم خلوت مینوی دوست

دل پذیرای ظهورش می‌کنم
روشن از فیض حضورش می‌کنم

بسته‌ام بر جان خود احرام را
ناظرم آئینه‌ی الهام را

فارغم دیگر ز کل ماسوا
می‌کنم از جان به جانان اقتدا

فیض او جاری است بر من در حضور
گشته‌ام مستغرق دریای نور

در نمازم اوست در مد نظر
اوست می‌بخشد به جان من اثر

اوست می خواند مرا من نیستم
اوست می گوید بگو من کیستم

اوست می خواند مرا سوی نماز
تا ز جان با او کنم راز و نیاز

اوست در سیر همه آفاق من
اوست در آئینه‌ی اشراق من

اوست در انفاس جان افزای من
اوست در نای من و آوای من

خالیم از خویش و لبریزم ز دوست
در ضمیرم بانگ الا هوی اوست

اوست می خواند مرا در راز من
در نمازم اوست هم آواز من

یار من بی پرده می خواند مرا
تا شوم آگه ز راز ربنا

با ولایش روشنی شد حاصلم
بی ولایش در نماز باطلم

گفتم از جان قل هو الله احد
کیمیا شد دل ز انوار صمد

[صفحه ۱۳۱]

در عروجم محو آیات ویم
روشن از نور سماوات ویم

رحمت فیضش در انفاس من است
جوشش دریای احساس من است

از دل روشن به جان هوشیار
روح پرهیزم درآمیزد به یار

خوش به او پرداخت جان قابلم
فارغ از رنج من و ما شد دلم

جان چو با نور ظهورش روبروست
گفتگو با حضرت رحمان نکوست

ای تو محبوب دل آگاه من
ای تو در من رهنمای راه من

دل «مراد» خویش را بی پرده دید
خط لا بر صفحه الا کشید

گفت جان با هم نوائی های تو
محو شد چون قطره در دریای تو

با نوایت هم نوائی می کنم
تا ترا دارم خدائی می کنم

[صفحه ۱۳۲]

پله معراج حق

آیت الله دشتچی «آیت» - اصفهان

بکوش تا سر و پا جان شوی برای نماز
ترا که روی سخن هست با خدای نماز

ز رکن دین که نماز است پاسداری کن
که هست پله‌ی معراج حق بنای نماز

رسد بگوش چو گلبانگ جانفزای اذان
قیام کن ز سر صدق از برای نماز

ز راه صدق و صفا با خدا شود نزدیک
دلی که پر زند از شوق در هوای نماز

همیشه دست دعایش گره‌گشا گردد
هر آنکه از دل و جان ایستد به پای نماز

[صفحه ۱۳۳]

دگر به هیچ بهائی نمی‌دهد از دست
شناخت آنکه به عالم چو ما بهای نماز

سحر ز اشک نیایش طراوتم دادند
دلم چو آینه روشن شد از صفای نماز

به چشم دل به جز آیات حق نمی بیند
هر آن کسی که شود «آیت» آشنای نماز

[صفحه ۱۳۴]

نماز (۱۰)

یدالله عالیخانی «فرجام» - خمین

بیا که وقت وصال است، دیده بر بندیم
به روی غیر خدا، هر که هست، در بندیم

صلای عشق بر آریم، وقت تکبیر است
به عزم بزم حضور خدا، کمر بندیم

تمام مأذنه‌ها بانگ عشق سر دادند
بیا به دوش فلق، توشه‌ی سفر بندیم

هوای وصل گرفته‌ست، کوچه و برزن
صلاح عشق نباشد که بال و پر بندیم

کنار نعلش برادر، نماز شیرین است
سزاست گاه سفر دیده از قمر بندیم

[صفحه ۱۳۵]

فراز نیزه نماز نیاز می‌خواند
بیا اقامه‌ی خونین درین سحر بندیم

هلا مسافر شام، ای طلّیعه‌ی خورشید
رها شدی تو و، ای وای ما، که در بندیم

نماز عشق چنین بر شریعه می خوانند
بیا که وقت وصال است، دیده بر بندیم

[صفحه ۱۳۶]

کنار سجاده

سید احمد جعفر نژاد - بهشهر

دستان سبز یار

پر از نیایش و

عشق

پر می‌کند تمام سمت و سوهای مرا

آنگاه

به وسعت سینه

کنار سجاده

غرق آواز می‌شوم

مثل نسیمی که از سمت دوست می‌آید.

[صفحه ۱۳۷]

طرح کوتاه

صدای عشق

حسی غریب

می‌خواند مرا

با ترنم وحی

تا آبی‌های دور...

طرح

خورشید آینه‌ها
پیچیده از صدای بلال
در فضای سینه‌ها

[صفحه ۱۳۸]

سجده گاه عشق

علی نجات سیاوشی - ملایر

آسمان آن روز خونین رنگ بود
در زمین پیکار نام و ننگ بود

ظهر بود و هرم سوزان هوا
آفتاب داغ و خاک نینوا

سرخ خون پاشیده تا اوج سپهر
پرتو خونین، جدا می شد ز مهر

التهابی بیکران، در آسمان
تب، زمین را سخت می آزد جان

عشق می بارید و عاشق تشنه بود
چشم دل در انتظار دشنه بود

[صفحه ۱۳۹]

جان فزا عطر خوش خون شهید
سوی سمتی نرم نرمک می وزید

یک طرف هفتاد و دو معنای عشق

سوی دیگر ننگ جویان دمشق

برق هر شمشیر و یک فواره خون

هر صفیر تیر و سروی سرنگون

پیکر صد پاره و سم ستور

کودک افتاده از مادر به دور

در غبار جهل، حق گم گشته بود

بوی غفلت با هوا آغشته بود

زین نبرد نابرابر، وین غزا

شد خجل تقدیر و شرمنده قضا

تک نورد رادمردی و شرف

وان بلند معنی و اوج هدف

او که پرواز از حضورش در سقوط

وان که عیسی در قیاسش، در هبوط

آن فروزان هدایت در ظلام

سهمگین امواج دریا را، سلام

آنکه دستش بر شجاعت، بوسه‌گاه
وانکه قلبش بر صداقت، برده راه

اسوهی احرار و الگوی حیا
آمر معروف و ناهی از ریا

وارث شایسته‌ی خلق کریم
پاسدار حرمت و حفظ حریم

لحظه دیدار بود و انتظار،
تک سوار عشق را بردی قرار

لب به لبخند رضا بگشود و راز
نغز تر قول و غزل بنمود ساز

ظهر بود و موعد دیدار بود
گوش عاشق را، صلا‌ی یار بود

بانگ تکبیر مؤذن شد بلند
بر لب عاشق، شکوفا نوشخند:

«بارالها! در کجا استاده‌ام؟

آخر هجرت؛ یا آغاز غم؟

در نمازم شوق و شوری دیگرست

سجده‌گاهم را حضوری دیگرست

[صفحه ۱۴۱]

در قیامش، قامتی باید چو کوه

سروگون، آزاده، با فر و شکوه

در رکوعش، ذره‌سان در کهکشان

در سجودش، فرق بین این و آن

در قنوتش، خالی دست نیاز

در سلامش محو، در نه توی راز

قامت سبز حضورش در نماز

سرخ گون هنگامه‌ای را کرده ساز

در حصار مردگان زنده‌سان

استواری را، حضورش ترجمان

این چنین سجاده، وین گونه نماز
سر به سر پندست و سر و رمز و راز

با نمازش گفت، ما را صد پیام:
«تیغ عزت را درآرید از نیام

دور بادا ذلت و خواری ز ما
ذکر و ایثار و شهادت، عز ما»

مثله چون شد پیش چشمت نور عین
آنگهت باید نمازی چون حسین (ع)!

[صفحه ۱۴۲]

خواهرت چون شد اسیر قوم دون
آن زمان باید وضو سازی ز خون

باید اندر گود بود و سرفراز
ورنه کی سودی تو را بخشد نماز

مسلخ عشق ار نهی گردن نکوست
در نماز سرخ، باید ذکر دوست

این سترگ امر ایثار و شرف
بهر احیای نمازش بد هدف